

نویسنده : موسوی

به جای مقدمه: مطالعه مقاله تحقیقی وهوشدار دهنده مبارزودانشمند محترم آقای "داکتر رحیم عزیز" زیر عنوان "بیدار شوید ویا فنا شوید"، که یک نقشه سیاسی منطقه خاور میانه، آسیای میانه ونیم قاره هند را نیز باخود داشت؛ این قلم را برآن داشت تا از میان نبشته های قبلی، یکی از آنها را که حدود دوسال قبل در جریده وزین "افغان رساله" به نشر رسیده بود، وده ماه قبل از آنکه نقشه های استمزاجی وزارت دفاع ایالات متحده امریکا به نشر رسیده ومردم ما از آتشی که برای فردای کشور ما افروخته اند؛ باخبر گردند، پرده از پلانهای شوم استعمار دربه انقیاد کشانیدن وتجزیه میهن ما؛ برداشته بود، به غرض نشر به پورتال فخیم "جرمن افغان آنلاین" ارسال دارم. امید است خوانندگان گرانقدر "پورتال" با مطالعه آن، به عمق فاجعه بیشتر از پیش پی برده، به منظور جلوگیری از چنان فاجعه ای، آمادگی مبارزاتی خویش را برای روزهای دشوارتر ارتقای بیشتر بدهند.

موسوی 16.02.2008

تفرقه مذهبی

خواست و سیاست استعمار

امپریالیست های جنایت گستر ومرتجعین سیاه دل وودمنش، باز هم قادر شدند تا به وسیله عمال خود فروش وجنایتکار شان، از ساده لوحی وکمبود دانش مردم ما سوء استفاده نموده؛ آنها را به جان هم انداخته روز عاشورا را با خون عزاداران آن گلگون نمایند. به تاریخ 20 دلو سال 1384 هجری شمسی که مصادف بود با دهم محرم 1427 هجری قمری مسلمانان هرات به ویژه شیعه مذهب آن ولایت، می خواستند تا مانند همیشه ها روز شهادت نواده پیامبر اسلام را که نزد تمام مسلمین جهان صرف نظر از تعلقات مذهبی از مقام والایی برخوردار است و در چنین روزی حدود 1400 سال قبل در کربلا به شهادت رسیده بود، ضمن مراسم عزاداری؛ تجلیل نمایند. عزاداران خلاف سالها و دهه های قبل که مراسم عزاداری را در «تکایا» برگزار می نمودند برای اولین باردرهرات _ این اولین را به خاطر داشته باشید _ گویا با اجازه والی رژیم دست نشانده در صدد آن بر آمدند تا عزاداری را به رسم ایران به خیابان ها کشانیده جانب «مسجد جامع» هرات به حرکت درآیند _ بعد از بروز حادثه دخراش کشته شدن 5 نفر وایجاد درگیری شدید مذهبی میان طرفداران مذاهب شیعه وسنی در آن شهر والی رژیم دست نشانده از دادن اجازه تظاهرات خیابانی برای عزاداران ضمن یک مصاحبه انکار نمود _

در مسیر حرکت به طرف «مسجد جامع» هرات، که یکی از بناهای باستانی کشور به شمار رفته ودر واقع حیثیت قلب مذهبی وتاریخی شهر هرات را تشکیل می دهد، در خیابانی که منتهی به «مسجد جامع» می شود گویا عده ای برای اولین باردر افغانستان وحتى جهان اسلام _ این اولین را نیز به خاطر داشته باشید _ خواسته بودند تا شهادت خلیفه دوم را که وی نیز نزد اکثریت مسلمانان جهان از مقام والایی برخوردار بوده، آگاهان تاریخ

اسلام اورا بانی امپراتوری اسلام می دانند ؛ عزاداری و تجلیل نمایند .

هنگامیکه عزاداران دسته اول به محل دسته دوم می رسند ، بنا بر گزارش یک شاهد عینی که در حادثه وجود داشته ، بدون در نظر داشت هر نوع ملاحظه ی ، به جان شعار ها و بیرق های دسته دوم افتیده درگیری را آغاز نمودند . طرف مقابل که از قرار معلوم بدون آمادگی قبلی نبوده ، مهاجمین را با پرتاب نارنجک دستی و شلیک کلاشینکوف پاسخ داده ، با کشتن 5 تن وزخمی ساختن ده تن دیگر و شعار « مرگ بر شیعه » ، به جنگ میان شیعه و سنی دامن زده ، ضمن به آشوب کشانیدن شهر در جریان روز های 20 و 21 دلو خسارات مالی را بار آوردند که بنا بر گزارش رسانه ها به بیش از 20 میلیون دالر می توان آنرا تخمین نمود . این حادثه المناک و تاسف بار در شهری اتفاق می افتد که تا آن زمان از سده ها بدین سو هیچ گاهی شاهد جنگ مذهبی نبوده ، حتی در شرایطیکه دولت های قاجاری ایران ضمن محاصره چندین ماهه شهر خواسته بودند تا از نام مذهب سود جسته ، و میان مدافعین شهر تفرقه مذهبی ایجاد نمایند ، نیرنگ شان کارگر نیفتیده تیر شان به سنگ خورده بود . این حادثه در شهری اتفاق افتاده است که « اسماعیل خان » جنگ سالار معروف ، در آنجا با تمام انحصار طلبی اش که حتی به نیروهای جمعیت به غیر از خودش (صفی الله و هوداران سید نورالله عماد) اجازه فعالیت نمی داد ؛ نتوانسته بود خلاف اراده مردم حرکت کرده در تمام دوران مقاومت علیه روس اشغالگر ، مانع فعالیت مستقل احزاب شیعه در آن دیار گردد .

بادر نظر داشت مطالب بالا می بایست قبل از هر بحثی نکات آتی را مورد مذاقه قرار داد :

1 : هر چند عزاداری طی تظاهرات خیابانی می تواند زیر پوشش « آزادی اجرای مراسم مذهبی » که در به اصطلاح قانون اساسی دولت دست نشانده تضمین شده ؛ قرار گیرد ؛ اما حرکت از خیابان مورد نظر چه ؟ در حالیکه به « مسجد جامع » چندین خیابان می انجامد که باز هم به گفته شاهدان عینی در هیچ یک از آنها شعار های تحریک کننده وجود نداشته است ، چرا می بایست خیابانی برای عبور انتخاب گردد که می توانست حادثه آفرین باشد ؟ آیا این یک زور آزمایی بچگانه عزاداران حسینی بوده و یا اینکه دستان دیگری در کار بوده و می خواسته بین مردم افغانستان در یک گوشه ای جنگ مذهبی را به وجود آورد ؟

2 : چه کسی می تواند به خاطر داشته باشد که در روز شهادت خلیفه دوم اسلام ، در کدام قسمت افغانستان مراسم عزاداری برپا شده باشد؟ چرا باید این بار و آنهم در همان محل ؟

3 : در حالیکه ضربت خوردن خلیفه دوم به دست « ابو لوء لوء » به تاریخ 26 ذوالحجه سال 23 هجری ، و به تعقیب شهادتش سه روز بعد یعنی بیست و نهم همان ماه است ، چرا باید مراسم عزاداری در ماه محرم و آنهم در روز عاشورا که نزد تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی به « عاشورای حسینی » معروف است ؛ برگزار گردد ؟

4 : در حالیکه « لشکر جرار به اصطلاح اردوی ملی » و نیروهای امنیتی خود ولایت تظاهرات صلح آمیز محصلان را به خاک و خون می

کشانند ، چه شده که در جریان دو روز آشوب که بخشهایی از شهر به آتش کشیده شد ، از آنها هیچ نشانی نمی توان یافت ؟

5 : کجا بودند نیروهای اشغالگری که نام « نیروهای صلح و امنیت ملل متحد » را به دنبال یدک کشیده و هر نوع دادخواست خلق ما را در تمام نقاط افغانستان طی این چهار سال به خون کشانیده اند ؟ مگر وظیفه آنها تامین امنیت نبود ؟ پس چرا به وظایفی که خود بانی و به وجود آورده آن اند عمل ننموده و گذاشتند تا شهر در آتش جنگ مذهبی بسوزد ؟

اندکی تعمق به سوالات مطروحه در بالا ، به وضاحت نشان می دهد که نه آن اولین ها تصادفی بوده اند و نه هم آن سکوت و بردباری نیروهای سرکوبگر . بل از اول توطئه ای در کار بوده که می خواستند دامن مردم هرات را به ننگ اشغال به جنگ مذهبی بیالیند . اینکه چه نیروهایی بالقوه در عقب این جنایت قرار داشته و کدام نیروها بالفعل بدان دست یازیده اند مطلبیست که در ذیل به صورت مختصر مورد مذاقه قرار می گیرد . اما قبل از هر آغازی باید به صورت صریح تذکار داد که در جریان بحث ، در همه جا این دولت ها هستند که مورد انتقاد قرار گرفته ، نکوهش و محکوم می گردند . چه به مثابه یک افغان باید افزود که ما نمی توانیم خود را افغان بنامیم و سپاس خویش را از حمایت بیدریغ خلق های منطقه و جهان طی سه دهه اخیر ابراز نداریم :

اول : ایالات متحده امریکا و شرکا :

ایالات متحده امریکا که در نوشته از آن به اسم با مسما تری « امپریالیزم امریکا » یاد خواهد شد ، با آنکه امروز در قبال قضایای افغانستان بنا بر دست بالا و تعیین کننده ایکه در سرنوشت کشور دارد ، بیشترین مسوولیت را در قبال هر نوع پیش آمده دار است از آغاز پیدایش جنگ سرد تا اکنون ، نه تنها دارای استراتیژی واحدی نبوده و استراتیژی آن کشور بنا بر تناسب قوا یش در افغانستان متغیر بوده است ، در برخی موارد هم زمان روی بیشتر از یک استراتیژی در قبال افغانستان کار نموده و به اصطلاح با چندین کارت به بازی سیاسی « بازی با سرنوشت خلق افغانستان و تاریخ این کشور » ادامه داده است .

افغانستان که در جریان جنگ سرد برای امپریالیزم امریکا اهمیت درجه دوم داشت ، بعد از فاجعه ثور 57 ضمن آنکه از لحاظ سیاسی اهمیت خود را بیش از پیش از دست داد ، از لحاظ نظامی اهمیت بیشتر یافته به مثابه خط اول دفاع از مناطق استراتژیکی چون نیم قاره هند که یک ششم نفوس جهان را داشت ، اوقیانوس هند که متراکم ترین خط ترافیک تجارت دریایی را داراست و بالاخره خلیج فارس و مجموع خاور میانه که بالاتر از 70 درصد ذخایر نفتی شناخته شده جهان را در خود دارد ، مورد توجه خاص قرار گرفت . هنوز غرب در مجموع و امپریالیزم امریکا به صورت مشخص قادر نشده بودند تا متناسب با تحولات خونبار در داخل افغانستان بر استراتیژی « به رسمیت شناختن افغانستان در حوزه حاکمیت شوروی آنروز » خویش تجدید نظر نمایند ، که سوسیال امپریالیزم شوروی با یک هجوم برق آسا افغانستان را به اشغال در آورده ، غرب را در مقابل کار انجام یافته یی قرار داد .

تهاجم رهنزانه و گستاخانه شوروی آنروز بر افغانستان و به انقیاد کشانیدن این کشور ، با آنکه دور از انتظار غرب نبود ، در گام

نخست به مثابه « واقعیته تلخ » مورد پذیرش شناخته شده ، بدون آنکه خود از چنان اهمیتی برخوردار باشد که جنگ سرد را به نقطه عطفی برساند ؛ بیشتر در معاملات سیاسی بین المللی مورد سوء استفاده قرار گرفته ، ضمن تاکید بر اهمیت نظامی آن ، غرب آشکارا اعلام داشت که تجاوز بر پاکستان و پیشروی به طرف خاور میانه را تحمل نخواهد کرد . چنان کلامی با تمام « اخ و دپ » ویا « هارت و پورت » آن بدان معنی بود : که حال که افغانستان را گرفته ؛ ای ؛ نوش جان ! اما به پاکستان نظر بد نداشته باش . چه هرنوع «گردن فrazی» در آن ساحه ، با اسلحه پاسخ داده خواهد شد .

خیزش های خود بخودی خلق ما در تقابل با اشغالگران شوروی و گسترش توفان آسای آن ، که افغانستان را در مجموع به تنور فروزانی مبدل نمود که اشغالگران و خود فروختگان بومی آنها به مانند هیزم خشک در آن به خاکستر مبدل می گردیدند ، غرب را در کل و امپریالیزم امریکا را به صورت اخص متوجه آن ساخت تا بر استراتیژی قبلی شان نسبت به افغانستان تجدید نظر نموده در عوض یک تماشاگر کنار گود ، خود نیز بر آتش تنور از بیرون بیفزاید . (تصامیم ریگان در حمایت از مقاومت رسمی افغانستان)

فقط در پرتو مبارزات جانبازانه خلق ماست که افغانستان برای غرب « تولد دیگر » یافته از مقام « حوزه نفوذ شوروی » به یک منطقه « متنازع فیه » مبدل می گردد . امپریالیزم امریکا که تا آنروز به اصطلاح دندان خود را از افغانستان کنده بود ، به صورت مجدد بر قضایای افغانستان غور نموده ، در جریان جنگ سرد آن را از لحاظ سیاسی به یک مساله کلیدی ارتقا داده ، از لحاظ نظامی آن را به مثابه دامی دهشتناک و نابود کننده برای حریف مشخص نمود . سیر حوادث و گسترش دامنه جنگ ، که همه روزه در تنور داغ هیمه تازه می طلبد و سر انجام آن نه برای روسها روشن بود و نه هم برای دولت دست نشانده ، باعث آن گردید تا خواستهای استراتیژیک غرب در منطقه افزایش یافته ، افغانستان از منطقه « متنازع فیه » به منطقه «نفوذ دوگانه» (قرار داد صلح ژنیو) وبا اضمحلال شوروی به منطقه « نفوذ غرب» (حاکمیت مزدوران پاکستان) اختصاص یابد .

با ختم جنگ سرد و سقوط دولت دست نشانده شوروی خلاف ادعای امپریالیزم امریکا که گویا افغانستان را از نظر دور داشته وشکایت برخی دیگر که گویا مقدرات کشور ما را پاکستان در اختیار داشته است ، هیچ گاهی چنین نبوده ؛ بلکه امپریالیزم امریکا برای تحقق استراتیژی « حاکمیت همه جانبه بر افغانستان و استفاده پایگاهی از آن برای کنترل و حاکمیت بر آسیای میانه » ، تاکتیک های مغلق و در ظاهر متضاد (حمایت از گلبدین و تشدید جنگهای بین تنظیمی ، ایجاد ، به حاکمیت رسانیدن و حمایت قاطع از طالب ، دامن زدن به جنگ های متعدد و متناوب بین دولت ربانی و طالب) را به اجرا گذاشته ، زمینه اشغال نظامی افغانستان را مساعد گردانید .

امروز که افغانستان را اشغال نموده ، مگر با آنهم این « لقمه استخواندار » را قادر نشده تا فروبرد ، با ترسبیکه از تاریخ کشور ما دارد در قبال افغانستان همزمان بالای دواستراتیژی جداگانه و متضاد با هم کار می نماید :

الف : حفظ نقشه جغرافیایی منطقه ، با : تغییر نقشه جغرافیایی منطقه .

استراتیژی مورد نظر با در نظر داشت حفظ نقشه جغرافیایی منطقه ، رسیدن به حاکمیت کامل و همه جانبه در افغانستان و آنرا به مثابه اسراییلی تازه در منطقه در آوردن است که نه تنها امکان حاکمیت و نظارت بر منطقه را برایش مساعد می سازد بلکه در واقع به مثابه برنده جنگ سرد مواضع خویش را بین رقبای آینده (چین ، روسیه ، هند و ایران) نیز تحکیم می نماید. برای رسیدن به این استراتیژی به علاوه آنکه سرکوب خونین هر نوع حرکت ضد امریکایی و حتی استشمام بوی غیر امریکایی، از دید آن کشور مجاز و اخلاقی قلمداد می گردد ، ساختن پایگاه های نظامی ، تمهید های وسیع و همه جانبه در ساحه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی را نیز ایجاب می نماید تا در خدمت استراتیژی « به انقیاد کشانیدن افغانستان قرار گیرد . (برنامه هاییکه تا اکنون از طرف امریکا در افغانستان پیاده شده مصدق این ادعای ما می باشد)

نتیجه منطقی تحقق این استراتیژی به علاوه سلب استقلال ، حاکمیت ملی و هویت تاریخی افغانستان ؛ این کشور را به مثابه غده سرطانی در منطقه مبدل نموده کشمکش با همسایگان و عدم اعتماد میان آنها را بار می آورد. روی همین علت است که در گام نخست همسایگان با تمام وعده و وعید ها از صمیم قلب خواستار اعاده صلح و آرامش در افغانستان نیستند چنانچه پاکستان ، ایران و روسیه دست دراز در بروز و تشویق غیر مستقیم این نا آرامی ها دارند و در ثانی دولت مداران پاکستان که تا اکنون در منطقه حیثیت «سوگلی» امپریالیزم را در حرمسرایش داشت موقعیت « خواستنخواهی اش » را در این خطه به خطر دیده ترس از آن دارند که نکند دار و دسته دولت دست نشانده در افغانستان مقام «سوگلی» حرمسرا را به خود اختصاص داده و آنها را در جمع سایر «عجوزگان سیاه بخت » قرار دهند .

و اما در رابطه با استراتیژی دوم که به صورت الزام می تواند با تغییر نقشه جغرافیایی منطقه همراه باشد می توان نوشت : در تحت شرایط معینی _ ایجاد و نضج گیری مقاومت مردمی ضد امپریالیستی ، تشدید جنگ و بالا رفتن تلفات انسانی ، ازدیاد ضایعات مالی ، تشدید مبارزات ضد جنگ در امریکا و سایر نقاط جهان ، عدم استواری متحدین کنونی ، فشار کشور های منطقه به ویژه (روسیه ، چین و هند) به خروج از منطقه ، بروز میدان های « آب و نان دار تری » برای سرمایه نظامی امریکا امپریالیزم امریکا ناگذیر خواهد بود تا با سرافکندگی کشور ما را ترک نماید . امپریالیزم امریکا برای آنروز از همین اکنون برنامه های خاصی را روی دست دارد که می توان آنها را چنین برشمرد : در آغوش کشیدن جنگ سالاران تجزیه طلب ، دامن زدن به اختلافات قومی ، زبانی ، مذهبی و نژادی در حد قابل کنترل امپریالیستی ، به نشخوار گذاشتن آنکه « در افغانستان ملت وجود نداشته و مجموعه مردم افغانستان ترکیب نا متجانسی می باشند از اقوام و ملیت های مختلفی که به زور باهم زیست می نمایند » (در حالیکه اگر با همان معیار ها قضاوت نمایم به هیچ صورت نمی توان از ملت امریکا یاد آوری نمود) ، دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی در سرحدات افغانستان به ویژه میان اقوام بلوچ و همسایه هایش

آنچه روشن است در صورتیکه امریکا در تحقق استراتیژی اولیه اش ناکام ماند به یقین تمرکز بیشتر را روی استراتیژی دومی اش خواهد گذاشت (علیه هر دو استراتیژی فقط می توان با « سه سلاح خلق » پیروزمندانه مبارزه نمود) در آن صورت نقشه جغرافیایی منطقه به صورت الزام تغییر یافته با از بین رفتن افغانستان و پاکستان کشور های جدیدی پا به عرصه وجود خواهند گذاشت که هم کنترل آن برای امپریالیزم آسانتر خواهد بود و هم بنا بر ضعف ذاتی ، توانمندی بیرون کردن امپریالیزم را از منطقه نخواهند داشت . خلاف پاکستان که در تقابل خونین علیه چنین استراتیژی قرار خواهد گرفت ، ایران و کشور های آسیای میانه با چنین استراتیژی بنا بر اصل « داد وستد زمین » زیاد مخالفت نخواهند داشت .

بدر نظر داشت مطالبی که در سطور قبل تذکار یافت ، به وضاحت می توان دید که ایجاد تفرقه های قومی ، زبانی و مذهبی و در یک کلام ایجاد استخوان شکنی ها در همه اشکال آن نه تنها خواست امپریالیزم می باشد ؛ بلکه تحت شرایط معینی می تواند به سیاست اجرایی آن نیز تغییر یابد . روی همین اصل است که می توان در رابطه با قضایای المناک هرات ، اولتر از همه پای امپریالیزم امریکا را دخیل دانست . چه چنان کشمکش ها و زدو خورد ها به علاوه آنکه می توانند اسباب تحقق استراتیژی دومی امپریالیزم را مهیا سازند، به صورت مستقیم در خدمت استراتیژی اولیه آن قرار داشته ، زمینه ساز و توجیه کننده حضور هرچه بیشتر قوای اشغالگر و استقرار دائمی آنها در منطقه می باشد . از آن گذشته، با در نظر داشت تشنج روبه افزایش میان ایران و امریکا ، چنان حوادثی می توانند بهانه لازم جهت استقرار نیروهای بیشتر امریکا در منطقه را فراهم نموده ، نفس حادثه و دامن زدن به جنگ میان شیعه و سنی ، تجرید ایران را به مثابه کشور طرفدار شیعه ها ، در میان سایر کشور های مسما به اسلامی وتوده های نا آگاه آن باعث گردد .

نیروهاییکه در چنین حالتی ظرفیت آن را دارند تادر خدمت امپریالیزم امریکا وشرکای جنایتکارش قرار گیرند می توانند شامل بقایای طالب و هواداران دولت دست نشانده باشند .

دوم : فدراتیف روسیه :

روسها که به تا سی از وصیت نامه جعلی « پتر کبیر » در جریان قرون 18 و 19 به صورت متداوم به سیاست «زمین خواری» در تمام سرحدات شان مصروف بودند ، از همان آغاز تا سقوط شوروی (به جزدوره کوتاه پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و ربع دوم قرن بیستم که به علاوه معاذیر ایدو لوژیکی ، از توانمندی عملی اتحاد یک سیاست تهاجمی نیز در قبال افغانستان برخوردار نبودند .) افغانستان را به مثابه آخرین مانع در راه رسیدن به آبهای گرم اوقیانوس هند و خود آن نیم قاره دانسته ، از هیچ کوششی برای رسیدن به اهداف توسعه طلبانه و استعماری شان دریغ نوزیدند . همه ی ما شاهد بودیم که چگونه سوسیال امپریالیزم شوروی در ربع چهارم قرن بیستم (27 دسامبر 1979) با تجاوز آشکار ورهزنانه بر افغانستان به گفته زنده یاد « مجید کلکانی » خود را « در سرا شیب رسوایی و تباهی » قرار داد .

اینکه امروز تا چه حدود « فدراتیف روسیه » به مثابه جانشین و وارث سوسیال امپریالیزم شوروی توانمندی و ظرفیت آنرا دارد تا

تمام اهداف استراتیژیک سلف خود را ، به مثابه استراتیژی جهانی خویش در دستور روز قرار دهد ؛ باشد سر جایش . اما آنچه بدون هر نوع ابهامی به صورت کامل واضح ومبرهن است ، آن است که از دید « فدراتیف روسیه» خلاف سه قرن اخیرکه روسها افغانستان را آخرین مانع در گسترش به طرف جنوب می دانستند ، امروز این کشور را آخرین مانع وسدی می دانند که جلو پیش روی های امپریالیزم غرب به جانب آسیای میانه « حیاط خلوت روسیه» را گرفته است . به عبارت دیگر اگر افغانستان دیروز جایگاه بس مهمی را در استراتیژی تهاجمی وتعرضی روسیه به سمت جنوب داشت امروز همان اهمیت وجایگاه را در استراتیژی دفاعی آن کشور در دفاع از آسیای میانه ومنابع حیاتی آن « اورانیوم تاجیکستان به صورت اخص » دارامی باشد _ در همین جا بلافاصله باید افزود ، آنهاییکه دیگر خطر روسیه را به هیچ می گیرند اگر از جمله عوامل استخباراتی آن کشور نباشند ، می توان به ساده لوحی سیاسی آنها تا سرحد سفاهت سیاسی باور مند بود _ .

با در نظر داشت توضیح سطور قبل ، پر واضح است تا در هر مورد وهر حادثه درافغانستان در کنار سایر عوامل ، نباید از نقش وامکان دخالت روسها در قضیه غفلت ورزید . آنچه در مقطع کنونی از دیدگاه روس ها در رابطه با افغانستان می تواند حایز اهمیت باشد بیشتر در دو نکته تمرکز یافته است :

الف : زمین گیر ساختن امپریالیزم رقیب در همان میدان رزمی که خود تا نابودی واضمحلال در آن فرورفت . با : دور ساختن رقیب از « حیاط خلوت » خود .

اینکه کدام یک از اهداف فوق الویت می یابد ، به صورت کامل منوط به توان وقدرت اجرایی امپریالیزم روس می باشد . در ابتدای تجاوز ویرانگرانه وفاشیستی امپریالیزم امریکا بر میهن ما ، که از جانبی عربده جویی های امپریالیستی بسیار شدید بود واز طرف دیگر به میزان نفرت مسلمانان جهان نسبت به سیاست های دولت شوروی در قبال افغانستان و کشتار بیرحمانه مردم مسلمان چیچین توسط ارتش فدراتیف روسیه آگاهی کامل نداشت ، زیاد بی میل نبود اگر بتواند پای رقیب را در باتلاق افغانستان هر چه بیشتر فرو برد . مگر مسبوقیت از درجه نفرت خلق افغانستان وسایر مسلمانان جهان از تجاوزات شوروی سابق وآگاهی از عمق توطئه های امپریالیزم در چیچین که بر اساس سیاست های شوینیستی وعظمت طلبانه روس ها بنا یافته است ؛ آن کشور را واداشت تا بیشتر خود را روی استراتیژی اخراج ارتش غرب از منطقه متمرکز نماید (تقاضای کشورهای عضو گروه شانکهای می تواند بازتاب همین سیاست باشد) . ناگفته پیداست که اتخاذ یک سیاست به معنی دور انداختن دیگری نبوده بلکه در همه حالت تمرکز بیشتر را روی یکی از آنها می رساند . از همین رو می توان در قضیه المناک هرات روسها را نیز در محاسبه شامل دانست ، به خصوص تقرب زمانی آن حادثه با عقد قرار داد تمدید لوله های نفت وگاز ترکمنستان از طریق پاکستان که می تواند منافع اقتصادی مشابه فدراتیف روسیه را سخت آسیب رساند ، می تواند به مثابه محرک آن قضیه به شمار آید _ [نیروهاییکه می توانند در موقعیت کنونی دست دراز روس ها درداخل افغانستان باشند به علاوه بقایای « حدخا » و« خاد » برخ اعظم](#)

از شورای نظار ، جمعیت اسلامی و برخی از حزب وحدت را نیز شامل می گردند .

سوم : پاکستان :

کشور پاکستان که علت وجودی آن از بدو تولد ، دومین خط دفاعی مقابل تجاوز احتمالی شوروی سابق بود ، در ابتدای پیدایش ازیک طرف به علت نو پیدایی و از جانب دیگر به خاطر عدم اطلاع دقیق از نا توانی های افغانستان تحت اداره « دودومان طلایی » ، به همان راضی بود تا خودش مورد آسیب و تهاجم قرار نگیرد و حاضر بود برای رسیدن به آن مامول گذشت های مشخصی هم بنماید (خاطرات سیاسی آقای سید قاسم رشتیا) ، به مرور زمان بعد از چند درگیری و جنگ با هندوستان ، عضویت با پیمان های منطقه یی ، ارتقای نیرومندی خود و اطلاع دقیق از وضعیت ضعیف و پوسیده نظام سلطنتی ، به استراتیژی خود در قبال افغانستان تجدید نظر نمود.

دولت پاکستان از آغاز فاجعه ثور 57 الی تجاوز گستاخانه شوروی در 6 جدی 58 ، با تمام دهشت افگنی ها و های وهوی تبلیغاتی که داشت ، باز هم حاضر بود تادر عوض به رسمیت شناختن خط تحمیلی «دیورند» از جانب دولت کودتای ثور تسهیلات معینی در قبال مال التجاره افغانستان که از بندرگاه کراچی وارد می شد نیز به وجود آورد (کتاب خاطرات « قدوس غوربندی» در رابطه با تاریخ «حدخا ») . بعد از تجاوز شوروی ، دولت مداران پاکستان که تاپای جان به هراس افتیده و تب لرزه مرگ داشتند ، با تمام قوا در پی آن بودند تا از دول غربی تضمین موجودیت پاکستان را گرفته حتی حاضر بودند برای رسیدن به این مامول سیل مهاجرین افغان را نیز وجهه معامله قرار دهند . اوجگیری مبارزات آزادیخواهانه خلق ما و نا توانی سوسیال امپریالیزم شوروی در سرکوب آنها ، که به دخالت مستقیم غرب منتج شد ، دولت مداران پاکستان را به فکر تجدید نظر در تدوین استراتیژی آنها در قبال افغانستان نمود که تا حدودی بی شباهت با خطوط استراتیژی قبلی آنها نبود. (تقاضای وزیر خارجه پاکستان از طریق ملل متحد از دولت دست نشانده روس در سال 1988 به اتکای کتاب «پشت پرده افغانستان» نوشته « دیه گو کور دووز » و « سلیک اس . هاریسون » ترجمه «اسدالله شفایی») از آن تاریخ تا اکنون دولت مداران پاکستان ، متناسب به ضعف و کمبود یک قدرت ملی که از قبل نیز درکشور وجود نداشت ، در رابطه با افغانستان به آزمندی های استراتیژیک خویش افزوده از ایجاد یک «دولت دست نشانده » (دولت ربانی - مسعود) تا « فدراسیون پاکستان - افغانستان » (توافق با گلبدین حکمتیار) و افغانستان به مثابه « صوبه پنجم پاکستان » (دوره طالب ها که تمام امور از آن سوی مرزها دیکته می گردید) آن را تکامل داد .

بعد از تجاوز ویرانگرانه امپریالیزم امریکا و شرکا بر حریم میهن ما و به خاک و خون کشانیدن مردم بی پناه آن ، دولت مداران پاکستان سیاست استراتیژیک شان را در قبال افغانستان بیشتر در 2 بعد متمرکز نموده اند : بعد دفاعی و بعد تهاجمی . در بعد دفاعی بازهم برای آنها شناسایی خط تحمیلی «دیورند» از جانب افغانستان مطرح بوده ، برای رسیدن به آن هدف نه تنها دولت دست نشانده کرزی را تحت فشار قرار می دهند ؛ بلکه با آلوده ساختن آب در صدد آند تا ماهی دخواه خویش را صید نمایند . بدین معنی که زیر

عنوان «تعقیب القاعده» از فضای مساعد برای جنایت بدون بازخواست در عرصه بین المللی که محصول «حق اتمی امپراتور» می باشد، حد اکثر سود را جسته بی محابا به قلع و قمع خلق پشتون در آن سوی خط تمیلی «دیورند» ادامه دهند، تا باشد از این طریق یک نوع شناسایی غیر رسمی و دزدانه را از جانب دولت دست نشانده و تایید عملی جهان را در رابطه با آن مرزها به دست آرند. (چیزیکه تا حد زیادی بدان توفیق یافته اند)

و اما در رابطه با بعد تهاجمی، دولت مداران پاکستان از همان آغاز کنفرانس استعماری «بن» ، از حق قیمومیت خود بر دولت محصول تجاوز امپریالیزم امریکا و شرکا بر میهن ما ، با صدای بلند یاددهانی و غرب را وادار به پذیرش آن نموده اند. از منظر پاکستان بهترین راه رسیدن به این استراتیژی دامن زدن به نا امنی ها و عدم ثبات استعماری در افغانستان می باشد ، در غیر آن بسیار روشن است که پاکستان موقعیت فعلی اش را در محاسبات منطقه بی از دست خواهد داد .

تحت چنین شرایطیست که دولت مداران پاکستان هر نوع حرکتی را در داخل افغانستان که در راستای حفظ و تامین منافع آتیه خویش ندانند ، به خاک و خون می کشند . از آن جمله در رابطه با هرات و موج فزاینده «ایران گرایی» در آن ولایت که با وجود بعد فاصله برای پروژه های اقتصادی اش اهمیت حیاتی دارد ؛ نمی توانند خاموشی اختیار نمایند . این دشمنان سوگند خورده کشور ما (سوگند های ضیالحق را به خاطر آرید) با امکانات وسیع و گسترده ای که در اختیار دارند می توانند در همه نقاط افغانستان هر نوع آتش کین و نفاق را که خواسته باشند ؛ افروخته و مشتعل نمایند. دستان اجرایی آنها در منطقه به علاوه بقایای طالب ، حزب اسلامی «گلبدین» و بخشی از جمعیت ربانی به ویژه هواداران «سید نورالله عماد» که از سال 1986 به بعد زیر نام نمایند «جمعیت اسلامی» در I.S.I. عضو آن نهاد جهنمی بوده و این عضویت نزد همه «راز آشکاری» پیش نیست ، می تواند پاکستانی های «هزاره نمایی» را هم شامل گردد که در درون «حزب وحدت و حرکت شیخ آصف حسنی» از طریق I.S.I. به وسیله «حاجی برکت» تعبیه شده اند . زمانیکه به آن دو اولین (اولین مارش عزاداران و اولین تجلیل از شهادت خلیفه دوم) به دقت عطف توجه نمایم ، هیچ شکی به وجود نخواهد آمد ، هرگاه هر دو طرف درگیری «چه سنی های پشتون نماوتاجیک نما و چه هم شیعه های هزاره نما» در دامان نایک I.S.I. پاکستان پرورش یافته باشند .

چهارم : ایران :

قبل از آنکه در رابطه با ایران آغاز به سخن نمایم باید به دو نکته اشاره صورت گیرد :

نکته اول به گفته یکی از دوستانیکه در ایران شناسی اش هیچ شکی نمی توان داشت ، باید نوشت که یکی از دشوارترین کارها ، سنجش اعمال و عکس العمل های آخند های ایران در قبال یک رویداد با عقل سلیم است ؛ چه عقل سلیم در بهترین صورت فقط می تواند کردار یک فرد سالم را پیش گویی نماید ، نه یک آخند را که جهاز تفکرش از انسانهای عادی متفاوت بوده و به آنچه دست می یازد که در همان مقطع معین از نظرش درست جلوه کند و به عاقبت آن هم کاری ندارد ؛ چه وقتی پای محاسبه و «جام زهری» به میان آید با یک «غلطک

« ایدولوژیک که « عاقبت پوشیده است » از دیگران طلبگار هم می گردد .

نکته دوم در رابطه با ایران تعدد مراکز تصمیم گیری و مراکز قدرت است در آن کشور، که به نا گزیر در همه حالت ها نمی توانند همسو و موافق با هم حرکت نمایند ؛ در نتیجه در تاریخ دیپلوماسی ایران طی سه دهه اخیر بار ها اتفاق افتاده که سیاست رسمی کشور چیزی بوده و سیاست عملی آن چیز دیگر . کاریکه از ابتدای « انقلاب اسلامی » در ایران به وسیله « حجت الاسلام منتظری معروف به رینگو » در دوره نخست وزیری « بازرگان » آغاز یافته و تا همین اکنون به اشکال مختلف ادامه دارد ، و در نتیجه باز هم هر نوع پیشگویی را دشوار می سازد .

در میان همسایه ها شاید بتوان دولت های حاکم بر ایران را در طول تاریخ حیات افغانستان ، در کنار روس های تزاری و تزاران نوین، آزمند ترین و توسعه طلب ترین همسایه ی دانست که در همه حال فقط جرئت از عقب خنجر زدن را داشته است . هر آنگاهیکه افغانستان ضعیف بوده و یا مورد تهاجم بیگانه قرار داشته است ، آن دولت ها چه در قرن 18 و 19 و چه هم در قرن بیست به سان یک کرگس گرسنه در صدد آن بوده اند تا بر بخشی از افغانستان با زور و یا رضا استیلا یافته کشور ما را تجزیه و قسمتی از آن را به خود مدغم سازند .

با در نظر داشت چنان شناختی ، پر واضح است که دولت های ایران هر رنگی که تا حال به خود گرفته اند ، تعمیل یک استراتژی را با تاکتیک های مختلف در قبال افغانستان دنبال نموده اند : تجزیه افغانستان و ادغام بخش جدا شده به ایران . این استراتژی چه در زمان شاهان گذشته در ایران و چه هم در زمان آخند ها به صورت سیاست استراتژییک پایدار آن کشور در رابطه با افغانستان ، گاهی زیر نام « تامین وحدت دوباره سر زمین های داریوش » (سخنرانی شاه ایران در جشن های دوهزاروپنجمین سالگرد شاهنشاهی ایران به نقل از کتاب عبدالمحید محتاط زیر نام سقوط سلطنت) ؛ و زمانی هم در پوشش « اسلام مرز ندارد » جلاد چهاران ؛ در همه حالت در دستور کار قرار داشته که به مثابه یک افغان با علاقه به حفظ وحدت کشور نباید هیچ گاهی آن را از نظر دور داشت .

این سیاست استراتژییک که در دوران اشغال افغانستان به وسیله سوسیال امپریالیزم شوروی ، به شکل تقویت یک جانبه احزاب شیعه در همه ابعاد آن _ سیاست کجدار و مریز با احزاب تسنن چون حزب اسلامی ، جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی به علاوه آنکه به « خم وچم » کردن رهبران شان مقابل جلاد چهاران وابسته بود ، در مقایسه با حمایت از احزاب تشیع به هیچ صورت نمی تواند مطرح گردد _ تمرکز یافته بود ؛ در دوران حاکمیت « جهادی ها و طالب » باز هم « غلتک » های متفاوتی زده ، به علاوه تاثیر پذیری از مراکز متعدد قدرت ، در کل افغانستان را به سمت تجزیه سوق دادن بود .

از آغاز تجاوز امپریالیزم امریکا و شرکا بر افغانستان و بخشی از افغانستان را به حمام خون مبدل ساختن ، از آنجاییکه در اول آن سرکوب در راستای تحقق استراتژی پایدار خودش قرار دارد و از جانب دیگر فضای بین المللی را در مخالفت با آن موافق نمی بیند ضمن «تقیه آخندی» می کوشد تا خود را موافق با سیاست های نیروهای اشغالگر نشان بدهند . اما در اساس در راستای تحقق سیاست

استراتیژیک خود گام گذاشته ، هیچ موردی از موارد را که افغانستان را به سمت بی ثباتی و تفرقه بکشاند از نظر دور نمی دارد. چه طرح وبه نشخوار گذاشتن مفاهیم مجردی باشد که در مقطع کنونی نه توان پاسخدهی به آن نزد اکثریت ملت وجود دارد و نه هم حل آن در اولویت قرار دارد ، چه تشدید اختلاف میان شیعه و سنی باشد و چه هم دامن زدن به اختلافهای زبانی و قومی . به عبارت کوتاه هر جایکه شری وجود داشته باشد دست آخند از دور در آن پیداست .

آنچه در این میان از همه بیشتری بایست مورد توجه قرار گیرد همانا افشای تاکتیک هایست که آخند های حاکم بر ایران آن را به اجرا می گذارند . به صورت مثال :

در حالیکه در ظاهر به امر «باز سازی افغانستان !» خود را در قبال جامعه بین المللی متعهد نشان می دهند در عمل می کوشند آن سرمایه های کمی وقرضه ها را در مواردی به مصرف برسانند که ضمن دامن زدن به تضاد های قومی ، زبانی ، مذهبی و نژادی در مقطع کنونی ، گام های استواری در راستای تجزیه افغانستان نیز به شمار آید . به صورت نمونه آشکار، می توان از سرمایه گذاری های ایران در هرات یاد آوری نمود که به صورت عمده به خرید اراضی به امتداد عمق معینی (در این زمینه کار آن قدر به افتضاح کشید که سرانجام « کور هم دانست که دلدۀ شوراست » و اسماعیل جنگ سالار معروف وقاتل صدها روشنفکر وطن پرست افغانستان، فروش اراضی دولتی را برای طرفداران مشخص آخند های ایران ممنوع قرار داد) ، ایجاد شهرک های شیعه نشین در آن امتداد ، ساختن مراکز اقتصادی وابسته به ایران و ترویج سیستماتیک « ایران گرایی » ؛ نام برد .

این سیاست استراتیژیک آخند های ایران که با دومین استراتیژی امپریالیزم امریکا در تطابق قرار دارد ؛ وچه بسا روی همین ملاحظه است که امپریالیزم امریکا در قبال ایران به علاوه عوامل دیگر از «حوصله استعماری» کار گرفته ؛ آن را در اسرع وقت به خاک و خون نکشید ، وچه بسا وقوف به همین همسویی استراتیژیک به آخندهای ایران این امکان را داده باشد که گاه و بیگاه « چوب لای چرخ امپریالیزم » گذاشته و افاده استقلال و آزادی را به فروش برسانند .

در هر صورت ، وقتی از این منظر به قضایای افغانستان عطف توجه صورت گیرد ؛ هیچ بعید به نظر نخواهد رسید هرگاه در عقب حادثه المناک هرات دست دراز آخند های ایران وجود داشته باشد . چه آنها به علاوه سرمایه گذاری در راستای تحقق اهداف استراتیژیک شان دوانگیزه دیگر نیز داشتند : امتناع حکمران دست نشانده «کرزی» از شرکت در کنفرانس تهران که بین کشور های متکلم به زبان دری - پارسی انعقاد می یافت به بهانه اهمیت کنفرانس لندن و آمادگی گرفتن برای آن و در ثانی عقد قرار داد انتقال نفت و گاز ترکمنستان از طریق پاکستان که می تواند تمام تلاشهای مشابه ایران را به صفر ضرب بزند ؛ می تواند محرک دست دراز جمهوری اسلامی ایران در ایجاد برادر کشی ها در افغانستان بوده باشد .

ناگفته پیداست که به خاطر انجام چنین جنایتی جمهوری اسلامی هیچ گاهی در تنگنای یافتن یک مزدور در نمی ماند ، چه برخی از شورای نظار و حزب وحدت همانقدر حاضر اند تادر زیر درفش آخند های ایران

رژه بروند ؛ که بخشی از حزب اسلامی « گلبدین » وهر میهن فروش دیگری آمادگی آن را دارند .

با تاسف که دشمنان موجودیت کشوری به نام افغانستان و وحدت ملت آن کم نبوده و به یاددهانی های سطور قبل خلاصه نمی گردند ؛ در پهلوی سائرین می توان از باندهای مربوط به « اسماعیل خان وسید نورالله عماد » نیز نام برد که هر دو حاضرند به هر قیمت ، حتی باجاری ساختن دریایی از خون و ایجاد استخوان شکنی بین ملت به کرسی ومقام « شامخ » ولایت هرات دست یابند .

در پرتو چنین طرز دیدیست که نه تنها چرای اولین ها پاسخ می یابند ؛ بلکه گره کور نظارت پاسیف به اصطلاح «اردوی ملی» و به اصطلاح « نیروی صلح وامنیت ملل متحد » نیز باز می شود . در شرایطی که منافع وخط حرکی دشمنان افغانستان و وحدت ملت آن در تطابق باهم قرار گیرند ، نه تنها همه ی آنها به صورت مشترک عمل نموده و می نمایند و آتش برخواسته از آن عمل را خاموش نخواهند ساخت ؛ بلکه بسیار هم امکان دارد که عامل ویا عاملین خاین آن از چند منبع مختلف به خاطر کار واحد، پول نیز در یافت نموده باشند (افشاگری های اخیر رسانه ها در تمویل چند جانبه به اصطلاح « قهرمان ملی »)

هموطن آگاه ، متعهد ورزمنده !

با تمام مشاکلی که قضاوت در رابطه با تشخیص وتعیین عامل ویا عاملین چنان جنایت خیانت آمیز وجود دارد ، دونکته از قبل در آن مورد به صورت کامل روشن است : نخست آنکه از چنان حوادثی دشمنان موجودیت ، وحدت ، استقلال وآزادی کشور نفع می برند ودر ثانی هیچ یک از احاد ملت از آن نفع نداشته ونخواهند داشت .

پس در هر کجا که هستی ، با درایت کامل در راه وحدت آگاهانه وداوطلبانه ملت گام گذاشته از آن چون مردمک چشم ات هراست بنما ! با افشای دشمنان وحدت ملت وموجودیت کشور توان رزمی خویش را به خاطر نجات میهن از دسایس گوناگون ارتقاء بده !

به گواهی تاریخ این مامول برآورده نخواهد شد مگر اینکه همه ی ما مجدانه واز صمیم قلب به خاطر ایجاد " سه سلاح خلق " نرزمیم . فقط درآنصورت است که قادر شده ایم ازخون های ریخته شده در این مسیر پاسداری سرافرازانه نموده باشیم .

موسوی

01.03.2006